



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۰۱/۱۱

استاد نگارگر

تبصره بر یک نگارش

یکی از خواهران ارجمند در تبصره بر نگارش اخیر من نوشته اند: ... "من هم قضیه ای رادرفیس بوک دیدم که از دیدنش فوق العاده متأثر گردیدم که در هیچ دین و مذهبی تا کنون ندیده بودم که به گشتن انسانها اکتفا نمی کنند بلکه باسره های بُریده شان فوتبال می کنند. آیا همین انسانیت است؟ فکر نمی کنم حتی درجهان حیوانات، حیوان این قدر بی احساس باشد. قَسَم به خداوند که دوسه روز است که این موضوع مرا آزار میدهد. خداوند خودش به حال ما رحم کند".

من به سادگی در پاسخ این خواهر ارجمند می توانم بگویم که "نه خواهر عزیز، این انسانیت نیست و حتی حیوانیت نیست و از آن هم چندین درجه پائین تر است"

سؤال اساسی این است که ما انسان ها به چه دلیل این قدر از انسانیت بیگانه شده ایم و چرا آن قدر سرشار از عقده نفرت و انتقام استیم که حتی می توانیم با سربیک هم نوع خود که در آخرین تحلیل گناهِش اختلاف باماست فوت بال کنیم؟ تا آنجا که عقل ناقص من (خانم ها توجه بفرمایند که من در نقص عقل خود با آنان شریک استم حالاً بر خیزند و دست و پاچه بر بزنند و رهسپار کوه قاف دانش و فلسفه شوند و مردی را پیدا کنند که عقلش کامل باشد.) قد میدهد میخوام پاسخی برای همین پرسش پیدا کنم.

سی و شش سال می شود که جامعه ما درگیر تب جنگ است و هنوز هم بدن بیمار این جامعه گرفتار همین تب است و تا هنوز نه تب شکسته است و نه مریض عرق کرده است. تداوم جنگ آنرا به طبیعت ثانوی یا عادت می ماند مواد مخدر ترکش دُشوار است بدل نموده است.

جنگ یک سلسله درد سر های محسوس و قابل لمس دارد که همه آنرا می بینند و داغ های جنگ از پیکر محیط زندگی شان هوبد است. برخی از آن درد سر ها را برمی شمارم.

۱) جنگ تأسیسات اقتصادی یک سرزمین را ویران می کند و با ویران کردن آن فرصت اشتغال را از مردم باز می گیرد و آنان را مجبور می سازد که از سرزمین خود مهاجرت نمایند. این مهاجرت را آنانی می کنند که به اصطلاح معروف سر شان به تن شان می آرد و فکر می کنند که با یک اندازه تب و تلاش میتوانند در سرزمین دوم فرصت اشتغال پیدا کنند و چرخ زندگی را بچرخانند و بدین ترتیب جنگ بهترین و کارا ترین استعداد های جامعه را از دستش می رباید و عملیه فرار مغز ها را آماده می نماید. از خانواده خود آغاز می کنم. نخستین فرزند طبیعی است که سابقه زده سال کار در سرزمین دوم یعنی محل مهاجرت خود دارد و اگر به حکم رابطه پدر _ فرزند لافش را نزنم منصفانه می توانم بگویم که طبیعی ماهر است. فرزند دوم که دوسه ماستری در رشته های مختلف کمپیوتر پروگرامینگ دارد و (انجنیر سافت ویر) است باز هم بدون اینکه گرفتار عواطف پدری شوم باید بگویم مردی در کار خود موفق است که کار فرمایانش قدر استعداد او را میدانند و نازش رامیکشند. نُختران برادر اندیوالم که تربیت شان به عهده ما یعنی (اندیوالم و من) افتاده یکی در فاکولته انجنیری مانچستر استاد است و خواهر بزرگترش نیز کمپیوتر پروگرامری ممتاز است. از بسیار دوستان افغان دیگر نیز خبر دارم که استعداد های قابل افتخار دارند و به نظر من بهترین سفیران وطن اصلی خود در سرزمین مهاجرت هستند. وقتی من این همه استعداد و درخشش را با حال زار وطن شان مقایسه می کنم بی اختیار شعری از غنی کشمیری بر زبانم می دود:

غنی روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن
که نور دیده اش روشن کند چشم زلیخارا

مصیبتی بالا تر از این در کجاست که یوسف های پیر کنعان افغانستان چشم زلیخا های جهان را از قاره امریکا گرفته تا قاره های اروپا و استرالیا و کشور های خلیج روشن کرده است ولی پیر کنعان خودش در بستر صد ها مصیبت به حال احتضار افتاده است! ما در کشورهای همسایه نیز کتله های بزرگ مهاجر داریم که نتوانسته ایم زمینه برگشت شان را به کشور آماده کنیم و آنان نیز مواد خام کوره های اقتصادی دیگران هستند که جوانی خود را برای اقتصاد

د پانو شمیره: له ۱ تر ۲

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولی

دیگران بریاد می دهند و آینده ای جز همین عملیه بخور و نمیر در اختیار شان نیست. اما جنگ صدگونه اثر غیر مستقیم و نا محسوس نیز دارد که به مراتب خطرناک تر از عوارض محسوس آن است. زیرا عوارض محسوس را میتوان به آسانی از میان برد ولی تأثیرات غیر محسوس تلاش نسل ها را ایجاب می کند. نگاهی هم به این عوارض نامحسوس می اندازم.

1) جنگ فرهنگ و عنعنات نیکو و قابل نگاهداری مردم را ویران می کند و با خلق فرهنگ های باهم در تضاد در میان شان دیوار های افتراق وجدایی ایجاد میکند.

2) یکی از تغییرات نامحسوس جنگ بی ارزش شدن انسان و افزایش خشونت و بیرحمی نسبت به دیگر انسانها و خاصه زنان است. من قبلاً گفتم که ویرانی تأسیسات اقتصادی جامعه زمینه اشتغال را از مردم باز می گیرد و فقر را بر جامعه مستولی می سازد. حالا شما برای یک لحظه نیروی تخیل را از شاعری وام بگیرید که در آن یک خانم بیچاره مجبور است شکم های گرسنه چند طفل را در شرایطی پُر کند که کندو از آرد و آتشدان از هیزم خالی است. این خانم ناگزیر است به سراغ شوهر برود و از او استمداد کند. جامعه ما موضوع حصول نفقه را عمدتاً وظیفه مرد میدانند. حال آنکه این مرد در جامعه خود شکست خورده است از یک سو نمیخواهد کسی این شکست را بررویش بیاورد و اگر آورد ضعف خود را در جامعه خشونت باید ببوشاند و از سوی دیگر:

3) وقتی زمینه های قانونی و مشروع طلب نفقه در یک جامعه از میان رفت و صاحب قدرتان مجبور شدند از منفعت های غیر قانونی از قبیل قاچاق، رشوه، ایجاد شیوه های مبتنی بر زور و تاراج تا از شبکه های تاراج دیگران دفاع نمایند برای خود اردو های اجیر دست و پا می کنند و برای این منظور بیکاران را با اجرت اندک استخدام می کنند و چون منفعت شبکه های مختلف باهم در تضاد می افتد رقابتهای شغلی تا سطح کشتار و حریق دارایی های دیگران جلو می رود. این ها همه عوارض جنگ است و به چگونگی هیچ دین و حتی هیچ ایدئولوژی سروکار ندارد. چپی ها جامعه را به انقلابی و ضد انقلابی تقسیم می کنند و کسانی را که به تشخیص خود ضد انقلابی یافته اند می کشند و راستی ها هم جامعه را به مسلمانان متعهد و نامسلمانان و یا مسلمانان عادی تقسیم می کنند و بر مخالف خود هرگونه خشونت را روا میدارند.

می خواهم در پایان این یادداشت اشاره ای به داستان عمرو بن عبود عامری نیز بکنم که از دلاوران سلحشور عرب است و در جنگ خندق مبارز طلبی می کند و از میان مسلمانان حضرت علی کرم الله وجهه خود را برای جنگ تن به تن آماده می کند و حضرت پیامبر اکرم (ص) می گوید: "در نبرد این دو تن تمام اسلام و تمام کفر در برابر هم ایستاده اند. حضرت علی کرم الله وجهه عمرو بن عبود عامری را مغلوب می کند و بر سینه اش می نشیند تا او را بکشد و عمرو بر روی او تف می کند (هر چند این روایت چندان ثقه نیست) حضرت علی از سینه اش برمی خیزد و می گوید چون با این عمل تو در دل من انگیزه خشم را زنده کردی حالا اگر ترا بکشم دشمن خدا را نکشته ام بلکه دشمن خود را کشته ام. مقصود این که وقتی یک فرد را می کشی و نعش بی اختیار او را مثله می کنی و یا باسر او فوت بال بازی می کنی این دیگر تبارز عقده انتقام به بدترین شکل آن است که هیچ ربطی به دین و آئین ندارد ولی برای بدنام کردن دین و آئین خوب به درد میخورد. باعرض محبت و احترام به همه دوستان و تا یادداشتی دیگر خدا (ج) نگاهدار همه.